

## تلفیق شعر و موسیقی

۳

از دکتر مهدی فروغ

در زبان یونانی قدیم کلمه پروزودی *Prosodie* معادل و بمعنای عروض در زبان فارسی است. این کلمه مرکب از دو قسمت است. قسمت اول آن «پروز» *Pros* بمعنای «بنا بر» یا «بر حسب» و قسمت دوم آن «اوده» *oide* بمعنای آواز است و باهنگ هجاء در کلام اطلاق میشده و میشود. یعنی رعایت ارزش هجاء از لحاظ زمان و حفظ تناسب کلام از جهت وزن و تنظیم تکیه و تأکید آنها. برای تعیین ارزش نسبی هجاها قواعدی وضع شده که مجموعه آنها را «پروزودی» گفته اند و مبنای شعر نزد ملل اروپائی بسر این قواعد استوار است و تلفیق کلمه با آهنگ را عروض موسیقی یا «پروزودی موزیکال» *Prosodie Musicale* مینامند. ۲

هر میزان موسیقی شامل صدای قوی یا باتکیه و صداهای ضعیف یا بی تکیه میباشد. در هر قطعه موسیقی میزانها طوری پشت سر هم قرار میگیرند که صداهای قوی بتناوب و بطور منظم بگوش میرسد.

- ۱ - اصل این کلمه در زبان یونانی قدیم پروزی دیا *Prosodia* میباشد.
- ۲ - این مسئله را با کلمه «متر» *Mètre* که در فارسی بحر مینامیم نباید اشتباه کرد.

و اما هجاء در شعر ملل غربی قرینه این صداهاى قوی و ضعیف است .  
 برای توام کردن کلام و آهنگ و بیان شعر بموسیقی مصنف باید ارتباط و  
 انتظام هجاهای قوی و ضعیف را در نظر بگیرد و آنها را با صدای قوی و  
 ضعیف موسیقی تطبیق دهد . تناسب و تقارن ترکیبهای متوالی این هجاها را  
 « متر » Mètre مینامند . بنابراین « پروژودی موزیکال » یا عروض از لحاظ  
 موسیقی عبارتست از علم تجزیه و مطالعه يك قطعه موسیقی از لحاظ وزن یا  
 ریتم و همانقسی که بحر يك قطعه شعر بنا بر تعداد هجاها و پایه های آن تعیین  
 میگردد وزن و میزان بندی يك قطعه موسیقی نیز بنا بر توالی ضربهای قوی  
 و ضعیف معین میشود . بعبارت دیگر بهمان ترتیبی که وزن يك لحن (ملدی)  
 را بحکم داکتیل ( Dactil ) ( د - ) و اسپوندی ( Spondee ) ( - - ) میتوان  
 تعیین کرد يك قطعه شعر را نیز میتوان بوسیله علامات موسیقی سیاه و چنگ  
 معین ساخت . بنا بر این ملاحظه میشود که در زبانهای اروپائی شعر و موسیقی  
 از این لحاظ ارتباط دو جانبه کاملی با یکدیگر دارند . این نظم و ترتیب  
 بهمان اندازه ای که در موسیقی آواز رعایت شده و میشود در موسیقی ساز نیز  
 معمول میباشد یعنی « تم » یا جمله موسیقی در يك سنات نیز مثل تمهای يك  
 اپرا یا اوراتوریو Oratorio قابل تقسیم بارکان و پایه های منظم میباشد .  
 تمهایی که قابل تقسیم بی پایه نباشد یا لحنهایی که از لحاظ وزن با هیچیک از  
 انواع بحرهای شعر تطبیق نکند سست و نامطبوع خواهد بود .

در اینجا بی تناسبی نیست اشاره ای بشعر جدید و موسیقی جدید از لحاظ  
 ریتم بکنیم . در سالهای اخیر تحول زیادی در هنرهای زیبا بطور کلی بعمل  
 آمده و شعر و موسیقی نیز از این تحولات و انقلابات مصون نمانده است .  
 بحرهای مختلف بدیع و جدیدی در شعر پدید آمده که احصاء آنها کاری بس  
 مشکل میباشد . در موسیقی نیز از لحاظ وزن آزادیهای زیادی قائل شده اند .  
 شمردن و تنظیم کردن و تحت قاعده در آوردن و زنهای مختلفی که در موسیقی  
 جدید بکار میرود نیز کار ساده ای نیست . ولی چون تمام این وزنها بنا با اصول  
 کلی مذکور تنظیم میگردد محصل یا محقق موسیقی میتواند بسهولت وزن  
 آنها را تجزیه کند . اهمیت عمل تجزیه يك قطعه موسیقی یا يك لحن موقعی  
 کاملا بر ما معلوم میشود که بخواهیم کلماتی را در موسیقی جا دهیم . اما همانطور

که متذکر شدیم در موسیقی سازی نیز این اهمیت بقوت خود باقیست و بدون داشتن اطلاع کامل و دقیق از بحرهای شعر و اسول عروض و بکار بستن آن مصنف نمیتواند حتی «سوزۀ» يك قطعه «فوک» را طوری بنویسد که بدیع و بی سابقه باشد و همین کیفیت است که آثار مصنفان و استادان بزرگ موسیقی را از ساخته های دیگران ممتاز میسازد. مصنفان بزرگ وزن یا کیفیت «ریتیک» يك قطعه موسیقی را بقوه قریحه و نبوغ خود استنباط می کرده اند و احساس ریتم در خون آنها بوده است و بهمین جهت آثار آنها قابل انطباق با بحرهای مختلف موسیقی است و پایه و رکنی که ذکر کردیم در آنها کاملاً صدق میکند. تمام بحرهایی که در شعر بکار رفته و هزاران بحر یا وزن دیگر بتوسط این مصنفان عالی مقام مکرر بکار برده شده است. از این جهت تنوع وزن در موسیقی، چه موسیقی غربی و چه موسیقی شرقی، بمراتب بیشتر از شعر است.

اینک مناسب است صدای شخص خواننده و رابطه بین صدا و کلام توجه کنیم. صدای خواننده معرف احساسات آواز است و احساسات است که حالت و کیفیت صوت را تغییر میدهد و فکر است که کلمات و جمل را میسازد. در آن ایامی که بشر خط تصویری داشت یعنی افکار خود را با تصویر بیان میکرد تصویر و صوت در فکر او رابطه نزدیکی داشت ولی وقتی حروف الفبا را اختراع کرد این ارتباط ضعیف شد. اختراع الفباء برای تعمیم و ترویج علم و معرفت البته بسیار مفید و ضروری بود ولی از طرف دیگر تولید اشتباهاتی کرد. کلمات نیز مفهوم واقعی خود را تا حدی از دست دادند و معنای غیر از معنای اصلی خود پیدا کردند.

مصنفان و فلاسفه جهان از متفکران بزرگ یونان قدیم از قبیل افلاطون گرفته تا فیلسوفان معاصر همیشه از محدود بودن کلام برای بیان فکر و معنا و از اختلاف و تباینی که بین کلمه و واقع و حقیقت امر موجود بوده شکایت داشته اند.

برای اینکه مفهوم واقعی کلام بحقیقت معلوم شود باید رابطه دو جانبه ای بین کلمه و فکر از یک طرف و فکر و شیئی مورد نظر از طرف دیگر موجود باشد. خوانندگان گرامی شاید در نظر داشته باشند که در مقالات سابق



تذکر دادیم که صدا را بنا به اصل کلی میتوان تغییر داد. اول بلند و پستی صداست که آنرا در فارسی مایه مینامیم و زیر و بم شدن صدا مربوط بآنست. ۱. دوم شدت<sup>۲</sup> صوت است. یعنی لحن باهنگ ملایم یا با قوت بیان شود. و سوم زمان است. حال اگر مفهوم کلام معلوم باشد و بخواهیم تلفظ آن نیز از لحاظ صوت درست باشد یعنی بیان کلمه از لحاظ صوت با مفهوم مطابقت داشته باشد باید در بیان جمله این پستی و بلندی و شدت و ضعف و زمان طوری رعایت شود که از لحاظ منطقی و احساسات و نیروئی که برای ادای آن عبارت صرف میشود کاملاً سازگار باشد.

حال طرز استفاده از این سه اصل را در بیان کلام مورد بحث قرار میدهیم:

۱ - با تغییراتی که از لحاظ شدت و ضعف صوت میسر است میتوان مفهوم احساسی کلام را کاملاً مشخص ساخت و با رعایت و تمیز بین هجاهای تکیه دار و بی تکیه جنبه منطقی آن تأمین میشود.

۲ - با انعطاف صوت یعنی با تغییراتی که از جهت پستی و بلندی در صدا ایجاد میتوان کرد احساسات شخص خواننده تعیین میشود و بکمک منطقی نوع احساسات مشخص میگردد.

۳ - زمان یا با اصطلاح موسیقی *Tempo* در اجرای هر قطعه موسیقی آواز بنا بمفهوم کلام متفاوت است یعنی بین منطقی کلام و احساساتی که برای بیان آن لازم است متغیر میباشد. احساسات ما همیشه در حال تغییر و تحول است و ما میکوشیم بکمک منطقی خود این احساسات را با اختیار خود در آوازیم و آنرا تعدیل کنیم. موقعی ما میتوانیم احساسات و قوای غریزی خود را مهار کنیم و مقید سازیم که عقل و ضمیر خود را مراقب و هادی آن قرار دهیم.

با در نظر گرفتن مطالب مذکور چنین نتیجه میتوان گرفت که منطقی کلام با تأکید و تکیه مشخص میشود و جنبه حسی آن بتوسط انعطاف و سرعتی که برای بیان آن لازم است تعیین میگردد.

موسیقی بطور کلی روی هشت نغمه (نت) و فواصل بین آنها بنا میشود و مصنفان موسیقی آنها را برای بیان احساسات خود کافی تشخیص داده اند.

۱ - بفرانسه بلندی صوت *Hauteur du ton* و بانگلیسی *Pitch* و

با بنالمان *Diapason* مینامند.

۲ *Force*

اما اقوام و ملل مختلف برای بیان احساسات خود، موسیقی مختلفی دارند. از طرف دیگر بشر کلام را برای این ایجاد کرده که افکار و رابطه بین افکار خود و عبارت دیگر تصاویر ذهنی خود را با آن وصف و بیان کند. بنابراین مصنف موسیقی آواز بهمان ترتیبی که کیفیت احساسی یک قطعه آواز را بکامک هشت نغمه موسیقی و فواصل بین آنها و همچنین با در نظر گرفتن حالت صدای سازی که بکار میرود مشخص میسازد باید راجع به معنا و منطق کلام نیز از لحاظ مختلف مذکور مطالعه دقیق بعمل آورد.

کلمه نه تنها از لحاظ مفهومی که برای آن در فرهنگها و قاموسها نقل شده معنای خاصی دارد بلکه از جهت صوت یا نحوه تلفظ آن نیز مفهوم بخصوصی پیدا میکند که دارای اهمیت زیاد است. اهمیت مفهوم کلام از لحاظ صوت موقعی بر ما معلوم میشود که فلسفه پیدایش کلام را بدقت مطالعه کنیم. علمای زبان شناسی عقیده دارند که کلمه در نتیجه وضع جسمی و روحی و غریزی و اجتماعی بشر خود بخود ایجاد شده است. و فرض میکنند که بشر در ابتداء مقصود خود را با فریاد کشیدن و بانگ بر آوردن بهشروع خود میفهمانیده و ریشه صوتی کلمه معرف شیشی یا موسوع یا حرکت آن بوده است. بتدریج که بشر در سیر ترقی و تعالی جلو رفته برای بیان معانی دقیق عقلی همین ریشه های اصلی صوتی را باهم ترکیب کرده و کلمات مختلف را برای بیان معانی مختلف بوجود آورده است و بکامک اعطاف صوت قسمتهای مختلف کلام را بهم دیگر پیوند داده و کلمات را بهم مربوط ساخته است.

کلماتی که از لحاظ صوت معرف شیشی یا حرکت بخصوص آن باشد در زبانهای اروپائی اونوماتوبی یک Onomatopiique مینامند و این اصطلاح در مورد کلماتی بکار میرود که آهنگ ادای آنها بتقلید از صدای طبیعی اش درست شده باشد مثل جیک جیک گنجشک یا شر شر آب و کو کو که بقاخته اطلاق میشود. در این کلمات تلفظ با آهنگ معرف و مکمل معنای آن میباشد.

این کلمات عیناً هم از طبیعت تقلید نمیشود بلکه بشر بنا بدوق هنری خود ابتکاراتی در آنها بکار برده است. عبارت دیگر تأثیر کیفیت فیزیکی هر چیز را بهمان قسمی که درک کرده بتوسط صدای خود بیان کرده است. مثلاً کلمه تند از لحاظ صوت تا حد زیادی معرف صدای رعد است. در زبان

انگلیسی همین کلمه بصورت «تندر» (باتکیه صدا روی هجای اول) و در زبان فرانسه بصورت «تونر» Tonnerre و در زبان ایتالیائی «توانو» Tuono درآمده که چون همه از زبانهای هند و اروپائی است بعید نیست رابطه خوبی و بستگی فامیلی بین آنها موجود باشد اما در زبان مکزیکی همین کلمه بصورت «تلاتلانیتزل» Tlatlanitzel و در زبان عربی بصورت رعد درآمده است. در تمام این موارد ملاحظه میشود که قبائل مختلف بشرحالت و کیفیت بخصوصی از جنبه فیزیکی غرش آسمان را آنطور که بگوشش رسیده با صدای خود تقلید کرده است.

بشر پس از مشاهده اشیاء اسامی بخصوصی برای هر يك با این ترتیب وضع کرده و کیفیت بخصوصی از آن شیئی را گرفته و در موارد مشابه با آن بکار برده است. بنا بر این اسمهای معنا در نتیجه خاصیت فیزیکی يك جسم یا يك ماده یا حرکت آن ایجاد شده است. مثلاً کلمه راست و درست که بمعنی امانت و صداقت است در اصل بمعنی راست و درست از لحاظ فیزیکی و جسمی بوده و بعداً معانی دوم از آن استخراج گردیده است.

شاعر از دریچه چشم ضمیر خود اشیاء خاکي و مادی را بصورتیهای روحانی مشاهده و ادراک میکند. از اینجهت کلامش آسمانی است بتعبیر دیگر کلام شاعر معرف عالیترین جنبه‌های عادیترین اشیاء خاکي است. و لسی بهر حال با مشاهده عادیترین اشیاء طبیعت است که این کیفیت عالی هنری ایجاد میشود.

از طرف دیگر با مطالعه بشر از لحاظ زیست شناسی و روان شناسی ملاحظه میکنیم که مغز انسان همیشه در حال تحول و اهتزاز بوده و تصویر اشیاء و موضوعهائی را که با آن برخورد میکرده مدام در ضمیر خود نقش و صوت یا اصواتی را برای نامیدن آنها وضع مینموده است. اما ما که فعلاً با اشیاء و اسامی وضع شده آنها سروکار داریم ممکن است شیئی و نام آن در آن واحد بذهنمان برسد و همچنین امکان دارد تصویر و نام آن جدا جدا بذهن خطور کند. بتعبیر دیگر ما ممکن است گلی را بینیم ولی نام آن از ذهنمان رفته باشد یا نام گل در ذهنمان باقی باشد ولی شکل آنرا فراموش کرده باشیم. اشکال کار موقعی پیش می آید که هم نام و هم شکل آن از ذهن ما رفته باشد.



اینک برای اینکه در پایان مقال از آنچه گفته شد نتیجه‌ای گرفته باشیم میگوئیم که کلام هم از لحاظ معنا و هم از لحاظ صوتی که با آن ادا میشود دارای مفهوم و ارزش بخصوصی میباشد. و چنانکه دیدانیم شعر ترکیبی است از نقاشی و موسیقی. باین معنی که شاعر تصاویر عالی مشاهدهات یا استباط - های خود را در آهنگ موزون و متناسب موسیقی کلام بیان میکند. اشعار ملل ابتدائی و بدوی قرابت و ارتباطش با موسیقی بیشتر است تا به نقاشی. این دو کیفیت ممکن است جدا جدا یا توأم مشاهده و درک شود. شاعر قبل از بیان کلام تصاویر ذهنی اشیاء را مشاهده و آنها را در ضمیر خود نقش میکند و هنگامی که مصنف موسیقی میخواهد کلام شاعر را در لحن موسیقی بگذارد باید عکس عمل شاعر را انجام دهد یعنی قبل از همه تصویر ذهنی کلام را در ضمیر خود نقش کند و بعد در صدق پیدا کردن لحن مناسبی برای آن بر آید.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی